

تحلیل کلان یا توهم کلان؟

پاسخی به مطالب منتشر شده در نشریه «وطن من»

۱- هفته گذشته، مطلبی در نشریه **وطن من** منتشر شد که اگرچه در نگاه اول عادی و معمولی به نظر می‌رسید؛ اما از آنجاکه برآمده از یک نوع نگاه بود که کم‌وبیش نزد برخی از طیف‌های مذهبی، عمومیت دارد، بر آن شدیم تا مطلبی در جواب به آن بنویسیم تا عیار این نوع حرف‌ها در بستر گفت‌وگو و نقد شدن، مشخص شود. از آنجاکه ممکن است برخی از خوانندگان این نشریه، آن مقاله را نخوانده باشند؛ ابتدا خلاصه نکات مطرح‌شده در آن مقاله را ذکر می‌کنیم و سپس به نقد آن می‌پردازیم.

۲- «اگر بخواهیم در مورد عملکرد انقلاب اسلامی، قضاوت کنیم؛ ابتدا باید ملاک‌های ارزیابی خودمان را مشخص کنیم. از آنجایی‌که ما در یک جامعه اسلامی زندگی می‌کنیم باید ملاک‌هایمان هم متناسب با این جامعه و هدف آن باشد و نباید برای قضاوت در مورد انقلاب اسلامی از معیارهای غربی استفاده کنیم. چراکه تمدن غرب، هدف و ملاک‌های مخصوص به خود را دارد. پس ما برای اینکه رسالت انقلاب اسلامی را بفهمیم؛ باید نگاهمان متناسب با فلسفه تاریخ خودمان باشد. و با توجه به این فلسفه تاریخ به این نتیجه می‌رسیم که انقلاب اسلامی بین دو واقعه بخت نبی اکرم (ع) و عصر ظهور است. پس انقلاب اسلامی آمده که جامعه جهانی را به سمت ظهور و نقطه موعود که غلبه مستضعفین جهان است؛ برساند. و لازمه این امر این است که یک اضطراب عمومی در جهان نسبت به ولی خدا شکل بگیرد و این اضطراب زمانی به وجود می‌آید که از یک سو ملت‌های دنیا امیدشان از سردمداران کفر و تمدن مدرن قطع شود و از سوی دیگر مشاهده کنند که در گوشه‌ای از دنیا، ملتی چندین سال زیر بار فشار قدرت‌ها و در مبارزه با استبداد پایرجا مانده و مردم در آن جامعه دارند با امید به آینده

زندگی می‌کنند و در تمامی ابعاد پیشرفت می‌کنند. اینجاست که اضطراب نسبت به ولی خدا شکل می‌گیرد. از سویی یکی از دلایل غیبت امام زمان (عج) خوف از قتل است. و این علت، علت بقای غیبت امام زمان هم هست. پس انقلاب اسلامی موقعی زمینه‌ساز ظهور می‌شود که هیچ نهاد بین‌المللی نتواند هیچ قطعه‌نامه و کنوانسیون را به ایران تحمیل کند. پس جامعه شیعه باید خودش را قدرتمند کند.»

۳- همان‌طور که گفته شد، این مطلب، صرفاً جوابی به این نشریه نیست. بلکه یک نحوه نگاه و نسبت برقرار کردن با عالم را موردنقد قرار می‌دهد. یعنی این مقاله، بیش از آنکه جوابی به مقاله منتشرشده در نشریه وطن من باشد؛ **نقد پایه‌های تفکری است که آن مقاله از خروجی‌های آن تفکر به حساب می‌آید.** تفکری که علی‌رغم ظاهری دینی، باطنی خود ارجاع دارد. این‌طور می‌توان گفت که واقعیت این است که اگرچه برخی مطالب اشاره‌شده در آن نشریه، از سنخ مطالبی

هستند که خود ما هم آن‌ها را قبول داریم، اما شاکله کلی متن و روح حاکم بر آن و جهت‌گیری نهایی آن، یک‌جهت‌گیری غلط و سراسر عیب است. باید در نظر داشت که استفاده از مقدمات درست، برای توجیه نتایج نادرست، مخلوطی از حسن و عیب نیست. بلکه سراسر عیب است.

۴- فارغ از اشکالات و نواقص جزئی، حداقل دو اشکال اساسی و بنیادی به این مطلب و به این نوع نگاه وارد است. اولین اشکال، بحث ملاک موفقیت، یا عدم موفقیت انقلاب اسلامی است. در این نشریه، مباحثی نظیر رسالت تاریخی انقلاب اسلامی، ذکر شده است. و گفته‌شده که انقلاب اسلامی آمده تا جامعه جهانی را به سمت ظهور پیش ببرد. (البته برای این ادعا، هیچ دلیل درست‌وحسابی عقلی و یا نقلی ذکر نشده. گویا با تکرار یک ادعا، آن ادعا ثابت می‌شود!) اما در هر صورت پرداختن به این مباحث در جای خود ارزشمند است؛ اما نباید مباحثی از این دست، موجب شود که ما با یک نگاه انتزاعی به کشور نگاه کنیم. واقعیت مسئله این است که اگر بخواهیم دینی‌تر و انضمامی‌تر به پدیده انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نگاه کنیم؛ باید بگوییم انقلاب اسلامی در صورتی موفقیت‌آمیز بوده و خواهد بود که در درجه اول، حکومتی که به‌تبع این انقلاب تشکیل شده، بتواند به وظایف خود در قبال عامه مردم عمل کند و در درجه اول تدبیر معیشت، مبارزه واقعی و جدی با ظلم و فساد و تبعیض و رانت‌خواری و در یک کلمه **عدالت** را در میان آنان برقرار کند و شرایط امکان رشد را به‌طور مساوی برای آنان فراهم کند. و از سوی دیگر رفتار و منش کارگزاران آن مطابق با سیره اسلام و حکومت اسلامی باشد. نظیر آنچه که حضرت علی (ع) به مالک اشتر فرمودند. و بعد می‌توان انتظار داشت که با فراهم آوردن بستر رشد و تعالی روحانی، جامعه به سمت یک **جامعه دینی** حرکت کند. جالب است که در این مقاله گفته‌شده که غربی‌ها ملاک‌هایشان با ما فرق می‌کند و ما نباید برای موفقیت انقلاب اسلامی، ملاک‌های دنیوی را اصل قرار بدهیم. البته شکی نیست که غایت یک جامعه دینی و حکومت دینی با یک جامعه غربی فرق می‌کند. اما این بدان معنا نیست که مثلاً اگر غربی‌ها گفتند که ماست سفید است؛ ما بگوییم چون با آن‌ها مشکل داریم؛ پس ما می‌گوییم که ماست سیاه است! وقتی حضرت علی (ع) خودشان یکی از معیارهای موفقیت حکومتشان را تأمین یک رفاه نسبی برای مردم کوفه می‌دانند؛ آیا ما باید بگوییم که معیارهای ما عمیق‌تر از این حرف‌هاست؟ امام علی (ع) کمتر از پنج سال خلافت کردند. و در این مدت کوتاه باوجود سه جنگ تحمیلی سخت و پر مشکل، و گرفتاری‌های بسیار که دشمنان مختلف و نفوذی‌های خطرناک معاویه می‌آفریدند، جامعه کوفه را به جامعه بدون فقر رسانیدند. امام علی (ع) می‌فرمایند: «امروز در شهر کوفه همه در

این مقاله، بیش از آنکه جوابی به مقاله منتشرشده در نشریه وطن من باشد؛ نقد پایه‌های تفکری است که آن مقاله از خروجی‌های آن تفکر به حساب می‌آید.

عزل یک قاضی آن‌هم به خاطر اینکه صدای خود را بلند کرده است.) و یا امام باقر (ع) می‌فرماید: «وظیفه حاکمیت اسلامی در برابر مردم این است که امکانات را به همه طبقات جامعه به‌طور مساوی برساند و در حق همه عادلانه عمل کند.» یعنی مفهوم عدالت و مبارزه با ظلم و فساد به‌عنوان یک معیار و ملاک بسیار جدی، برای دینی بودن و یا نبودن حکومت است. دینی بودن یک حکومت صرفاً به این نیست که ما با ادله نظری، دینی بودن آن را ثابت کنیم. چراکه حکومت یک بحث نظری و انتزاعی نیست. بلکه حکومت یک واقعیت عینی است که در زندگی همه ما نقش بازی می‌کند. اهمیت عدالت در نگاه برخی از بزرگان خودمان هم به چشم می‌خورد. مثلاً شهید بهشتی می‌گوید: «دین یعنی عدل و عدل یعنی دین. هر جا دیدید که می‌گویند دین و اسلام است و عدالت اجتماعی نیست؛ بدانید دین اسلامش قلابی است.» خود مقام معظم رهبری درجایی می‌فرمایند: «ما اگر به دنبال عدالت اجتماعی نباشیم؛ وجودمان پوچ و بیهوده است و جمهوری اسلامی معنی ندارد.» (۱۳۸۳/۸/۶) ایشان درجایی دیگر می‌فرمایند: «مشروعیت من و شما وابسته به مبارزه با فساد، تبعیض و نیز عدالت‌خواهی است.» (۱۳۸۲/۶/۵) این‌طور می‌توان گفت که اگرچه داشتن یک نگاه کلان به انقلاب اسلامی در جای خود امری ارزشمند است؛ اما اگر این نگاه به‌طور مطلق غلبه پیدا کند؛ کارش به ندیدن و یا توجیه نارسایی‌ها، کاستی‌ها، مشکلات و انحرافات می‌انجامد. از دل این نوع نگاه، یک **آرمان‌گرایی انتزاعی** بیرون می‌آید و هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعیت‌های پیرامون خود را درست ببیند و تحلیل کند. خروجی این نوع نگاه صرفاً دعوت به آرمان‌ها و آرمان‌گرایی است. درحالی‌که آرمان این انقلاب، خود مردم هستند و این حرف، علی‌رغم ظاهر عوام‌گرایانه و اصطلاحاً پوپولیستی‌اش، مبنایی عمیق و محکم دارد. اساساً تا زمانی که ما با این نوع نگاه به انقلاب اسلامی و

جمهوری اسلامی نگاه می‌کنیم، این‌طور برداشت می‌کنیم که گویا این مردم‌اند که صرفاً در حاکمیت وظیفه دارند و رابطه بین مردم و حاکمیت، یک رابطه یک‌طرفه است. درحالی‌که این نگاه، یک نگاه ناقص و غیردینی است.

۵- اما دومین اشکال اساسی و بنیادی که به مقاله درج‌شده در آن نشریه وارد است؛ غلبه **ایدئولوژی و تفکر ایدئولوژیک** بر آن است. که اتفاقاً تا حدی، ریشه اشکال قبلی هم هست. تفکر ایدئولوژیک را نمی‌توان به‌راحتی تعریف کرد؛ اما می‌توان برخی از ویژگی‌های آن را ذکر کرد. تفکر ایدئولوژیک، ذهن را کانالیزه می‌کند و مانند عینکی است که آدمی به چشم خود می‌گذارد و از پشت آن عینک به عالم و پدیده‌های آن و تاریخ نگاه می‌کند. غایت تفکر ایدئولوژیک نه کشف حقیقت که **کسب قدرت و تغییر دادن عالم مطابق با میل خود** است. زیرا ایدئولوژی، امری غیردینی و مدرن است. و ایدئولوژی‌ها بسته به این‌که چقدر مدرن باشند، با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند. مدرن‌ترین ایدئولوژی، لیبرال دموکراسی است. ایدئولوژی‌های مانند مارکسیسم و یا ناسیونال سوسیالیسم، حاصل بحران در مدرنیته هستند.

ایدئولوژی تصویر محدودی از جهان می‌سازد و در این تصویر ضمن نشان دادن اتوپیا یا وجه آرمانی جهان، یک سری دستورالعمل‌های قطعی را برای تغییر عالم و رسیدن به آن اتوپیا اعلام می‌کند. در فضای دینی هم تفکر ایدئولوژیک وجود دارد و در حقیقت دین را به یک ایدئولوژی تقلیل می‌دهد. مظهر تام این امر در زمانه ما **داعش** است که از دین ابزاری برای کسب قدرت و ترویج

از دل این نوع نگاه، یک آرمان‌گرایی انتزاعی بیرون می‌آید و هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعیت‌های پیرامون خود را درست ببیند و تحلیل کند. خروجی این نوع نگاه صرفاً دعوت به آرمان‌ها و آرمان‌گرایی است.

خشونت ساخته است. البته تشخیص و فهم تمایز بین تفکر حقیقی دینی و ایدئولوژی دینی همیشه هم به این سادگی نیست و در برخی موارد چون غلظت این امر کمتر است؛ تشخیص آن بسیار دشوار است.

۶- نگاه ایدئولوژیک و اراده مدارانه و کاریکاتوری به عالم، اختصاص به گروه خاصی ندارد و همانند هوایی است که پیرامون ما اشغال کرده است. در این مقاله و نگاه مطرح‌شده در این مقاله، رد پای نگاه ایدئولوژیک به دین، تاریخ، ظهور و عالم دیده می‌شود. مثلاً در بخشی از مقاله آمده است که «درنهایت تاریخ به آنجایی می‌رسد که مستضعفین عالم بر همه چیره شده و وارثان و پیشوایان زمین می‌گردند.» و در تأیید این ادعای خود، آیه پنجم سوره قصص را می‌آورد. آیه می‌فرماید: «و اراده ما بر این قرار گرفت که بر مستضعفین روی زمین منت نهاده و آن‌ها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.» شهید مطهری در کتاب **جامعه و تاریخ** صراحتاً می‌گوید که این آیه ربطی به آخرالزمان ندارد و در نسبت با آیه قبل و بعد خودش باید معنی بشود و مربوط به زمان حضرت موسی (ع) است. شهید مطهری (البته این‌که ما از شهید مطهری اسم آوردیم و حرف ایشان را می‌پذیریم به خاطر ادله مطرح‌شده از سوی ایشان است.) در کتاب جامعه و تاریخ می‌گوید: «نه همه مؤمنان از طبقه مستضعفین‌اند و نه همه مستضعفین از طبقه مؤمنان. و این تطابق، ادعایی **پوچ محض** است.» و چند صفحه بعد می‌گوید: «حقیقت این است که آیه استضعاف، به‌هیچ‌وجه درصدد بیان اصل کلی نیست و درنتیجه نه بستر تاریخ را توضیح می‌دهد و نه درباره مکانیسم تاریخی اشاره‌ای دارد و نه پیروزی نهایی تاریخ را از آن مستضعفان از آن‌جهت که مستضعفانند می‌داند. این اشتباه که فرض شده این آیه یک اصل کلی را بیان می‌کند از آنجا پدیدآمده که این آیه را مرتبط و پیوسته به آیه قبل و آیه بعد نمی‌دانند.» و بعدازآن

نگاه وارد بود که ما به دلیل پاره‌ای ملاحظات و مصالح از بیان آن‌ها خودداری می‌کنیم. شاید بی‌مناسبت نباشد که در پایان این مقاله چند جمله از شهید مطهری

را نقل کنیم: «حرف من این است ما بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌ایم. گفتیم که اسلام با انقلاب پیوند دارد، بذر انقلاب در اسلام وجود دارد. ولی ما مسلمان‌های به‌اصطلاح انقلابی، ما که الان، هم مسلمانیم و هم معتقد به انقلاب، بر سر یک دوراهی قرار گرفته‌ایم و این دوراهی خیلی دقیق است یعنی در ابتدا تشخیص

داده نمی‌شود که دو راه است اما واقعا دو راه است و تدریجاً با یکدیگر زیاد فاصله می‌گیرند و آن این است که انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی؟ آینده ما چه باید باشد؟ راه آینده‌ی ما راه انقلاب اسلامی باید باشد یا راه اسلام انقلابی؟ انقلاب اسلامی یعنی راهی که هدف اسلام و ارزش‌های اسلامی است، انقلاب و مبارزه برای برقراری ارزش‌های اسلامی است، یعنی مبارزه برای ما هدف نیست وسیله است، اسلام و ارزش‌های اسلامی برای ما هدف است. ما انقلاب می‌کنیم برای ارزش‌های اسلامی، مبارزه می‌کنیم برای ارزش‌های اسلامی، پس هدف برای ما اسلام است، مبارزه و انقلاب برای ما وسیله است. اما عده‌ای میان انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی اشتباه می‌کنند یعنی برای آن‌ها مبارزه و انقلاب هدف است، اسلام وسیله‌ای است برای مبارزه و انقلاب. نتیجه‌اش این است که از اسلام انتخاب می‌کنیم؛ هر چه از اسلام ما را در مسیر مبارزه قرار بدهد آن را قبول می‌کنیم و هر چه از اسلام- لااقل فکر کنیم- ما را در مسیر مبارزه قرار ندهد آن را از اسلام طرد می‌کنیم. آن وقت بر اساس این که ما اسلام را هدف و مبارزه و جهاد را وسیله‌ای برای برقراری ارزش‌های اسلامی بدانیم یا مبارزه را هدف بدانیم تفسیرها از اسلام، انسان، توحید، تاریخ، جامعه و تفسیرها از آیات قرآن متضاد و متناقض می‌شود. آن که مبارزه را هدف می‌داند می‌گوید من همیشه باید در حال مبارزه باشم و اصلاً اسلام آمده برای مبارزه. نه، اسلام نیامده برای مبارزه، در اسلام عنصر مبارزه هست. اسلام خیلی دستورها آورده است یکی از آن‌ها مبارزه است اما نه این که اسلام آمده فقط برای مبارزه و هدفی جز مبارزه ندارد. اسلام آمده برای این که بشریت را به سعادت برساند، یکی از وسایلی که در شرایط خاص از آن وسایل استفاده می‌کند مبارزه است.» مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۲۴، ص: ۱۷۳

منتشر شده در وبلاگ تشکل آرمان
armaniut.blog.ir

عده‌ای میان انقلاب اسلامی و اسلام انقلابی اشتباه می‌کنند یعنی برای آن‌ها مبارزه و انقلاب هدف است، اسلام وسیله‌ای است برای مبارزه و انقلاب

ما باید بدانیم که چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم و چه کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. اگر به خودمان راست بگوییم قدرت ما بی‌نهایت نیست و محدود به داشته‌های ما و تقدیرات تاریخی ماست و ما به اندازه توانایی تاریخی خود از عهده این امور برمی‌آییم. پس بهتر است به جای دل‌خوش بودن به آرزوها و خیالات خود، از سر تأمل و تفکر به وضع فعلی خودمان نظر کنیم. وگرنه در دام ایدئولوژی خواهیم افتاد. همه چیز ایدئولوژی، را به نفع خود مصادره به

مطلوب می‌کند و برخلاف ظاهر موجه و دینی‌اش، باطنی خود ارجاع دارد. و نمی‌تواند با واقعیت‌های عالم، نسبت درستی برقرار کند و صرفاً با آرزوها و خیالات خودش درگیر است. چراکه عینک ایدئولوژی به او اجازه صحیح نگاه کردن را نمی‌دهد. یکی از وجوه تفکر ایدئولوژیک این است که برای تاریخ تعیین تکلیف می‌کند و مدام دستورالعمل سیاسی و مبارزاتی می‌تراشد. تفکر ایدئولوژیک، فهم ما را از تاریخ، از وضع فعلی عالم و از پدیده‌های عالم کانالیزه می‌کند و ما را در یک توهم و تخدیر فرومی‌برد. درحالی که راه درست برای هر کشوری (از جمله کشور ما) در زمان کنونی، اجتناب از پذیرش هر نسخه سیاسی به‌مثابه ایدئولوژی نجات‌بخش است که می‌تواند همه آرمان‌ها و آرزوها را محقق کند. برای فرهنگ دینی ما، راه نجات نهایی ظهور حضرت ولی عصر (عجل ...) تعالی فرجه الشریف) است و تا قبل از آن هیچ ادعای بزرگی درباره تحقق همه آرمان‌ها و ارزش‌های دینی نمی‌توان داشت.

۸- البته گفته‌های بالا به این معنا نیست که ما باید دست از آرمان‌گرایی و تلاش برای پایان یافتن عالم غربی که افق جان انسان‌ها را تیره کرده است؛ بکشیم. همه ما وظیفه داریم که در حد توان و فهم خود، برای رسیدن جامعه به سمت یک افق والاتر و زندگی بهتر تلاش کنیم. لازمه چنین تلاشی، شناخت عمیق دین و تعالیم حیات‌بخش و انسان‌ساز او از یک‌سو و مبارزه با موانع تحقق حیات دینی از سوی دیگر است. بی‌عدالتی و فساد و تبعیض از یک‌سو و تمدن غرب و مدرنیته از سوی دیگر، هر دو موانع تحقق یک جامعه دینی هستند. اما باید بدانیم که برای هر حرکتی ابتدا بایستی معرفت و بصیرت و فهم خود را نیز نسبت به آن کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم بالا ببریم. حضرت علی (ع) می‌فرماید: ما من حرکه الا و انت فیها تحتاج الی المعرفه. هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو برای انجام دادن آن محتاج معرفت و شناخت هستی.

۹- برخی انتقادات دیگر هم به این مقاله و این نوع

به امام زمان این است که یک ملت مستقل وجود داشته باشد که در همه ابعاد پیشرفت کند؟! چگونه به چنین نتیجه‌گیری رسیده‌اید؟ آیا این ادعا چیزی فراتر از یک آرزو و تمایلات گروهی است؟ آیا این همان خود بنیادی قومی نیست که ما خطرش را در نشریه قبل تذکر دادیم؟ اصلاً اگر قرار باشد یک ملتی بدون حضور معصوم در همه زمین‌ها پیشرفت کند؛ مردمی که ذیل این حکومت زندگی می‌کنند چه نیازی به ولی خدا احساس می‌کنند؟ خب آن‌ها به جای اضطرار به حضور ولی خدا، به پیشرفت همه‌جانبه خودشان ادامه بدهند! تا وقتی نسخه‌های بشری جواب گو هستند؛ چه نیازی که ما به سراغ نسخه اصلی برویم؟ به‌راستی اگر به تاریخ ایدئولوژیک نگاه نکنیم؛ چگونه می‌توان این گزاره را ثابت کرد؟ این گزاره مبنای قرآنی دارد یا روایی و یا عقلی؟ متأسفانه همان‌طور که در نشریه قبلی شذرات اشاره شد، ما گرفتار یک خودبنیادی قومی شده‌ایم و معتقدیم که هنر نزد ایرانیان است و بس! تا جایی که ظهور امام زمان را هم موکول به قدرت سیاسی و نظامی خود می‌کنیم و گویی این امام زمان است که محتاج قدرت سیاسی و نظامی ماست و نه اینکه ما محتاج ظهور امام زمان برای خروج از وضع تیره عالم کنونی! البته ما تا زمانی که اسیر ایدئولوژی هستیم و فکر می‌کنیم که در عالم همه کاره‌ایم و می‌توانیم مطابق میل خود عالم را جلو ببریم؛ هیچ‌گاه به مرحله اضطرار برای ظهور امام زمان نخواهیم رسید. از اینجا مشخص می‌شود که ریشه اشکالاتی که در قسمت اول به مقاله مذکور وارد شد هم تا حدی ناشی از همین غلبه نگاه ایدئولوژیک است. طبیعی است که ما تا زمانی که با این نگاه به انقلاب اسلامی نگاه کنیم؛ بیش از آن که دغدغه عدالت‌خواهی و رسیدن به معیارهای یک حکومت دینی را داشته باشیم؛ دغدغه تغییر عالم را داریم. به همین دلیل تلویحاً یا تصریحاً هدف انقلاب اسلامی را تغییر عالم معرفی می‌کنیم. ایدئولوژی مظهر اراده معطوف به قدرت است و ما در نشریه از توهم تا واقعیت، خطر

غلبه ایدئولوژی بر تفکر و حقیقت‌گرایی را تذکر داده بودیم. جالب است که خداوند در قرآن مأموریت پیامبر را تبلیغ دین معرفی می‌کند و نه تغییر عالم. اما ما مأموریت انقلاب اسلامی (یعنی در حقیقت مأموریت خودمان) را تغییر عالم معرفی می‌کنیم و این حرف خود را دینی می‌پنداریم! در تفصیل این گفته، حرف بسیار است؛ اما فعلاً به همین تلنگر بسنده می‌کنیم. ۷- حضرت علی (ع) می‌فرماید: «آن کس که زمان را می‌شناسد، هرگز از استعدادهای آن غافل نمی‌شود.» یعنی

ایشان دلایل خود را برای این حرف، می‌آورند. اما تفکر ایدئولوژیک، حوصله بررسی این امور را ندارد. چراکه او از قبل نتیجه‌گیری خود را کرده است و صرفاً به دنبال آوردن مثال و شواهد برای اثبات نتیجه‌گیری خود است. یعنی تفکر ایدئولوژیک، حتی قرآن را هم آن‌گونه که خود می‌پسندد؛ فهم می‌کند. و خواسته یا ناخواسته سعی می‌کند که حرف خود را در دهان قرآن بگذارد. در مورد مباحث مطرح‌شده درباره ظهور امام زمان (عج) هم این امر کاملاً واضح است. در آن مقاله یک رجوع کاملاً گزینشی و کانالیزه به بحث ظهور و شرایط و مقدمات ظهور شده است تا نتیجه مدنظر خود را از آن بگیرد. در آن مقاله گفته‌شده «وقتی امام ظهور کنند؛ زیر بار بیعت هیچ‌کس نمی‌رود و هیچ عهده‌ی را با کفار نمی‌پذیرد. یعنی انقلاب اسلامی موقعی زمینه‌ساز ظهور می‌شود که هیچ سازمان مللی و هیچ مجمع و کشوری نتواند هیچ قطعنامه، بخشنامه و کنوانسیون را به ایران تحمیل کند. باید جامعه شیعه آن قدر قدرتمند باشد که امامش مجبور نباشد با کفار صلح‌نامه امضا کند یا از آن‌ها امان‌نامه بگیرد.» در سخیف و ایدئولوژیک بودن این نگاه، حرف بسیار است؛ اما به‌عنوان نمونه ما می‌پرسیم که اگر تا این حد ظهور امام زمان (عج) وابسته به قدرت سیاسی و احیاناً نظامی ماست؛ پس چرا آن حضرت قیام خود را از ایران و تهران که ام القرای جهان اسلام است (وقتی که دین به حکومت، تقلیل پیدا می‌کند، طبیعی است که تهران هم با این همه فسادش می‌شود ام القرای جهان اسلام!) شروع نمی‌کنند؟ بلکه

ایشان قیام خود را از مکه و عربستان شروع می‌کنند؟ یعنی ظهور امام زمان تا این حد وابسته به قدرت سیاسی ماست؟ جالب است که در این مقاله، برای تاریخ هم تعیین تکلیف شده است. در بخشی از این مقاله گفته‌شده: «هرگاه امید جامعه جهانی از تمدن مدرن قطع شد؛ درحالی که مشاهده کنند در گوشه‌ای از دنیا، ملتی چندین سال زیر بار فشار

قدرت‌ها و در مبارزه با استبداد پای برجامانده و مردم در آن جامعه دارند با امید به آینده زندگی می‌کنند و به‌سرعیت در همه ابعاد پیشرفت می‌کنند؛ نظر تمام جهان به سمت این ملت مستقل اسلامی معطوف می‌شود. آنگاه می‌فهمند که باید از تمدن غرب جدا شده و در پی تشکیل نظم نوینی در سراسر جهان باشند. در این حالت است که اضطرار نسبت به ولی خدا در تمام جهان به وجود می‌آید.» خب با قسمت اول ادعا ما هم موافقیم. اما سؤال اینجاست که ادعای قسمت دوم را از کجا مطرح کرده‌اید؟ چه کسی گفته که لازمه اضطرار نسبت

در این مقاله و نگاه مطرح‌شده در این مقاله، رد پای نگاه ایدئولوژیک به دین، تاریخ، ظهور و عالم دیده می‌شود.

پایان نامه

اول، اینکه با توجه به طولانی بودن مطلب این شماره، طبیعیه که اکثر مخاطبان، نشریه رو از آخرش خواهند خواند. به همین دلیل ما همین اول کاری سلامی به همه دوستان عرض می‌کنیم و پیشاپیش به خاطر خوندن این مقاله، به اون‌ها خسته نباشید می‌گوییم! واقعیت امر اینه که مطلب و موضوعش طوری بود که نمی‌شد خلاصه تر از این نوشت.

دوم، تو نشریه قبلی وعده داه بودیم که در مورد بحث جمعیت و چرایی محال بودن افزایش جمعیت و همین طور سر بحث چرایی شکل نگرفتن آزاداندیشی در دانشگاه‌ها مطالبی رو بنویسیم که خب پیش بینی وقایعی نظیر همین مطلب رو نکرده بودیم. ان شاء... تو ی فرصت مناسب، به وعده مون عمل می‌کنیم.

سوم، فرا رسیدن ایام فاطمیه رو تسلیت می‌گوییم و به سهم خودمون از همه دوستانی که در برگزاری مراسم فاطمیه اسمازل زحمت کشیدند؛ تشکر می‌کنیم. فقط ی تذکر حاشیه‌ای و اونم اینکه پوشیدن لباس مشکی در دین کراهت داره. اون چیزی که سفارش شده اینه که در روز شهادت

معصومین و دهه اول محرم لباس مشکی پوشیده بشه. این تذکر رو از این جهت دادیم که بگیم لازم نیست به مناسبت ایام فاطمیه، ما همه این بیست روز رو سیاه بپوشیم. البته اگه بخواهیم صرفاً به حکم دل عمل کنیم؛ بحثش فرق می‌کنه.

چهارم، از طنزهای تلخ روزگار اینه که در مکانی به نام دانشگاه، که اساساً برای تسخیر، تعرض و بهره برداری بی حد و حصر از طبیعت ساخته شده، چند نهال، به صورت نمادین کاشته بشه، تا آسیب‌هایی که دانشگاه با پروژه هایش در رشته‌های مختلف مهندسی به نظم و ترکیب طبیعت زده است رو ماست مالی کنه. شاید باید از قول طبیعت به دانشگاه گفت: ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان!!!

پنجم، یکی از مخاطبین نشریه سر نشریه قبلی به ما پیامک زده و گفته که از یکی از ستون‌های اون نشریه بوی جدایی دین از سیاست میاد. راستشو بخواید ما که هر چی بوکشیدیم؛ چنین چیزی رو احساس نکردیم. حالا یا مشکل از ما بوده یا اینکه ایشان به مطلب ما بدبینانه نگاه کرده.

ششم، و کلام آخر از سید مرتضی آوینی: «اصولاً تاریخ را کسانی به طریق فلاح هدایت کرده اند که خود، متعلم به تعلیمات اجتماعی نبوده اند.» نشخوار وقایع روزمره و تکرار حرف‌های کلی مطرح در رسانه‌ها، گرهی را باز نمی‌کند. اشکالی نداره برای اندکی هم که شده، خودمون رو از سیطره رسانه‌ها و سایت‌های خبری آزاد کنیم.

تا شماره بعدی
یا حق!